

## **Rereading the story of One thousand and One Nights based on the theory of deconstruction (case study: the story of Abu Qir and Abu Sir)**

**Article Type: Research**

**Hossein Abavisani<sup>1\*</sup>, Maryam Atharinia<sup>2</sup>**

<sup>1</sup> Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Kharazmi University, Faculty of Literature, Iran, Karaj

<sup>2</sup> PhD student in Arabic language and literature, Kharazmi University, Faculty of Literature, Iran, Karaj

### **Abstract**

Jacques Derrida's deconstruction is both the result and extension of Derrida's deconstructivism which is organized through the precise and accurate defeat of contradictory semantic forces in the text. Thus, the text's claim diminishes in significance, and the text itself gains more significance. Due to the text's abundance of empty spaces, unspoken words, and permeable gaps and It is the reader's duty to complete these spaces and unspoken spaces throughout the process of continuous confirmation. The current study, conducted through a descriptive-analytical method, analyzed the story of Abu Qir and Abu Sir for a period of one thousand and one nights to gain a new reading and a deeper understanding of how stories are created, and to acknowledge the social and cultural influences that shape it. And by revealing the hidden contradictions and angles in the story through the cues within the text, certainty has broken the original meaning of the story and the results indicate that the neither desirable fictional character Abu Sir is, good, or absolutely good, nor Abu Qir have the personality of honor, evil, or absolutely evil but sometimes both thoughts and actions are measurable, contrary to the appearance of the text. Breaks, empty spaces, and holes also contribute to its fragility, impressionability, and unreliability. The absence of content for comparison means that parts of the story were relied upon by a third person, furthermore, utilize the techniques of rhetoric, such as the concept of Simile for singularity and altering meanings, are semantic proof holes in this work. and establish the foundation for breaking the narrative structure of the story.

**Keywords:** literary criticism, deconstruction, Jacques Derrida, the story of One thousand and One Nights, Abu Qir and Abu Sir.

---

\* Corresponding Author

ho.abavisani@yahoo.com

## بازخوانی «هزار و یک شب» بر مبنای نظریه ساخت‌شکنی

### (مطالعه موردی: حکایت ابوقیر و ابوصیر)

نوع مقاله: پژوهشی

حسین ابویسانی\*، مریم اطهری نیا<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خوارزمی، دانشکده ادبیات، ایران، کرج

<sup>۲</sup> دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خوارزمی، دانشکده ادبیات، ایران، کرج

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۰۴

#### چکیده

ساخت‌شکنی ژاک دریدا پیامد و ادامه ساخت‌گرایی دو سوسور است که از طریق واشکافی دقیق نیروهای معنایی مغایر در متن سامان می‌یابد. بر این اساس ادعای صاحب متن رنگ می‌بازد تا خود متن اهمیت یابد. چرا که متن سرشار از فضاهای خالی، ناگفته‌ها و حفره‌های قابل نفوذ است و خواننده وظیفه دارد در جریان تأویلی مستمر، این فضاها و ناگفته‌ها را کامل کند. پژوهش حاضر که با روش توصیفی-تحلیلی سامان یافته، داستان ابوقیر و ابوصیر را از مجموعه هزار و یک شب، جهت دست یافتن به قرائتی نو و درک عمیق‌تر نسبت به ژرف ساخت داستان و شناخت شرایط اجتماعی و فرهنگی حاکم بر آن مورد بررسی قرار داده و با آشکار ساختن تناقض‌ها و زوایای پنهان موجود در حکایت از طریق نشانه‌های درون متن، قطعیت معنای اولیه داستان را شکسته و به این نتایج دست یافته است که؛ بر خلاف برداشت اولیه، نه شخصیت داستانی ابوصیر، خوب و خیر مطلق است و نه شخصیت ابوقیر، بد و شر مطلق. بلکه گاه پندار و کردار هر دو بر خلاف ظاهر متن، قابل نقد و تأویل است. همچنین این داستان، گسست‌ها، فضاهای خالی و حفره‌هایی در خود دارد که آن را شکننده، تأویل پذیر و غیر قابل اعتماد می‌نماید. بر این اساس، «همخوان نبودن مطالب» بخش‌هایی از داستان، تکیه بر «راوی سوم شخص یا همان دانای کل» و همچنین استعانت از «علم بلاغت» مانند تشبیه برای تکثر و تعدد معانی، از جمله حفره‌های تأویل معنایی در این اثر می‌باشد و زمینه را برای شکستن ساختار داستان فراهم می‌آورد.

**کلیدواژه‌ها:** نقد ادبی، ساخت‌شکنی، ژاک دریدا، هزار و یک شب، ابوقیر و ابوصیر

## مقدمه

امروزه با توجه به رویکردها و رهیافت‌های نقد ادبی جدید، باب نوینی به روی نویسندگان و پژوهشگران جهت تحلیل و خوانش متون ادبی گشوده شده است. از جمله این روش‌ها ساختارشکنی / Deconstruction است. بن‌فکنی، واسازی، شالوده‌شکنی، ساختارزدائی، ساخت-شکنی و ساختارشکنی از جمله معادل‌هایی است که در زبان فارسی برای اصطلاح لاتین آن در نظر گرفته شده است. «در ترجمه این اصطلاح به زبان عربی نیز اختلاف نظر است. برخی آن را به التفکیکیه و التقویض و برخی هم به التشریحیه ترجمه کرده‌اند اما دو اصطلاح التفکیکیه و التقویض رایج‌تر است و التشریحیه دقت لازم را ندارد» (قصاب، ۱۴۳۰: ۱۸۳).

ساختارشکنی که در ادامه پدیدارشناسی هوسرل، زبان‌شناسی سوسور و ساختارگرایی لوی استروس به وجود آمد، توسط فیلسوف فرانسوی ژاک دریدا / Jacques Derrida پایه‌گذاری شد و طغیانی بر معیارهای مدرنیته و حاصل تفکراتی بود که سبب شد تمرکز از مؤلف به خواننده معطوف گردد. در واقع دریدا با ساخت‌شکنی خواسته یک روش خوانش به خواننده بدهد تا با آشکار ساختن تفسیرهای آشکار و پنهان از دل متن و اهمیت دادن به مسائل حاشیه‌ای، قرائت‌های کلان و غالب ساختار را در هم شکنند و به قرائتی نو و بدیع که از ساختار متن فهمیده می‌شود، دست یابد. مجموعه هزار و یک شب به عنوان یکی از آثار ادبی که از روزگاران کهن به یادگار مانده همواره مورد توجه نویسندگان قرار داشته است. این اثر «محصول خلاقیت تعداد بی‌شماری راوی و قصه‌گو و قصه‌ساز است که در زمان‌های مختلف و مکان‌های گوناگون، داستان‌های خود را به آن افزوده‌اند، لذا هزار و یک شب نه به یک فرهنگ خاص، بلکه به مجموعه‌ای از تمدن‌ها و فرهنگ‌ها وابسته است» (ثمینی، ۱۳۷۹: ۲۲). در میان داستان‌های موجود در این اثر، حکایت ابوقیر و ابوصیر حاوی نکات اخلاقی و آموزشی فراوانی است و با توجه به ساختار و مؤلفه‌های موجود در آن، قابلیت تحلیل و بازخوانی از منظر ساختارشکنی را دارد. بر این اساس، پژوهش حاضر بر آن است تا حکایت مذکور را با این رویکرد نقدی مورد

بررسی قرار دهد و با در هم شکستن قطعیت معانی اولیه حکایت، به کشف و قرائتی تازه از آن که در نگاه اول از دید خوانندگان پنهان می‌باشد، دست یابد و تناقض‌ها و زوایای پنهان موجود در حکایت را با توجه به قرائن و نشانه‌های درون‌متنی آشکار سازد. این امر سبب شناخت بیشتر و درک عمیق‌تر خوانندگان نسبت به ژرف ساخت داستان و شرایط اجتماعی و فرهنگی حاکم بر آن می‌گردد. لذا، ضرورت خوانشی ساختارشکنانه در راستای کشف ظرفیت‌های معنایی غیر از معانی ابتدایی و مرکزی و یگانه متن که تاکنون به دلیل عدم بازخوانی متفاوت، مجال بروز پیدا نکرده است، احساس می‌شود. ضمن اینکه این پژوهش، زمینه بازخوانی دیگر متون را برای پژوهشگران فراهم می‌آورد. پر واضح است که این بازخوانی، درست‌ترین خوانش و یا ساختار نهایی و قطعی داستان نخواهد بود بلکه می‌توان آن را از زوایای دیگر و با خوانش‌های متفاوت، تفسیر و تأویل نمود چرا که طبق رویکرد ساخت-شکنی، هیچ معنای قطعی و نهایی برای متن وجود ندارد.

در این پژوهش تلاش بر آن است به پرسش زیر پاسخ داده شود:

۱) چگونه می‌توان حکایت ابوقیر و ابوصیر را با تکیه بر مؤلفه‌های ساخت‌شکنی، بازخوانی نمود و قطعیت معنای اولیه حکایت را در هم شکست و با این رویکرد، به چه معانی نهفته و دیگرگونه‌ای می‌توان دست یافت؟

### پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش‌های متعددی درباره ساخت‌شکنی به رشته تحریر در آمده که از آن جمله است:

- عبدالله الغدामी یکی از پیشگامان رویکرد نقدی ساخت‌شکنی در ادبیات عربی در کتاب «الخطبة و التكفير من النبوية إلى التشریحية» (۱۹۹۸) که نمونه بارز آراء و اندیشه‌های نقدی است مباحثی را درباره ساختارگرایی، ساختارشکنی و نشانه‌شناسی مطرح نموده و در بخش دوم این کتاب، شعر حمزة شحاتة با شریف رضی را به صورت کلاسیک مورد بررسی قرار داده است و در کتاب «تشریح النص» که بعد از کتاب الخطبة و التكفير به چاپ رسانده، به ساختارشکنی در شعر معاصر و بررسی تطبیقی قصاید شاعران عربی پرداخته و از روش‌های مختلف ساختارگرایی، نشانه‌شناسی و ساختارشکنی بهره گرفته است.

- نصرالله امامی در کتاب «ساخت‌شکنی در فرایند تحلیل ادبی» (۱۳۸۲)، انتشارات رَسش، به معرفی و تبیین مفهوم ساخت‌شکنی پرداخته و در پایان، داستان بشر پرهیزگار از نظامی گنجوی را تحلیل و ساخت‌شکنی نموده است.

- علی محمدی آسیابادی در مقاله «نظریه ساخت‌شکنی و ساخت‌شکنی داستان بشر پرهیزگار» (۱۳۸۶)، نشریه پژوهش‌های ادب عرفانی، بعد از مرور مبانی نظری ساخت‌شکنی و توضیح مختصری درباره‌ی نقد ساخت‌شکنی نصرالله امامی از داستان بشر پرهیزگار، یادآور می‌شود که ساخت‌شکنی ضمن دارا بودن آثار منفی و مثبت، نشان از غنای فرهنگی یک جامعه زبانی و ادبی دارد و فرآیند ساخت‌شکنی از یک متن، تا جایی که امکانات زبانی و فرهنگی اجازه دهد می‌تواند تا حد غیر قابل پیش‌بینی ادامه یابد.

- محمود فتوحی رودمعجنی در مقاله «ساخت‌شکنی بلاغی (نقش صناعات بلاغی در شکست و واسازی متن)» (۱۳۸۷)، نشریه نقد ادبی، نقش زبان مجازی و صناعات ادبی را در شکستن ساختار عادی زبان و تعلیق معنای قطعی و نیز در واسازی متن ادبی بررسی کرده و نتیجه می‌گیرد که صناعات بلاغی هر کدام به گونه‌ای در ابهام‌آفرینی و فاصله‌گذاری میان متن ادبی و زبان قراردادی و چند چهره کردن معنای متن نقش دارند.

- جواد دهقانیان در مقاله «بازخوانی داستان شیر و گاو کلیله و دمنه بر اساس نظریه ساخت‌شکنی» (۱۳۹۰)، فصل‌نامه پژوهش‌های ادبی، با بازخوانی مهم‌ترین داستان کلیله و دمنه یعنی شیر و گاو بر اساس ساخت‌شکنی، به قرائتی جدید از شخصیت‌ها و نیز تصویری تازه و متفاوت از روایت داستان دست یافته است.

- حمید عبداللهیان و فرنوش فرهمند در مقاله «نقد شالوده‌شکنانه دو داستان از بیژن نجدی (روز اسب‌ریزی و شب سهراب کشان)» (۱۳۹۱)، فصل‌نامه زبان و ادبیات فارسی، به بررسی دو داستان از نجدی از دیدگاه شالوده‌شکنی پرداخته‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که معمولاً تقابل‌ها در داستان‌های نجدی بر پایه تضاد بین انسان و حیوان، انسان و طبیعت و انسان

و تمدن سامان داده می‌شود و تضادها و تناقض‌های موجود، در درون‌مایه داستان تردید ایجاد می‌کنند.

درباره هزار و یک شب نیز پژوهش‌های متعددی صورت گرفته است که از این میان، پایان‌نامه «بررسی هزار و یک شب بر اساس آراء ژاک دریدا» نوشته سحر دریاب، می‌تواند در عنوان خود، با مقاله‌ی پیش‌رو شباهت داشته باشد. در پژوهش یادشده، نویسنده به بررسی هزار و یک شب بر مبنای آرای دریدا پرداخته و یادآور می‌شود که در هزار و یک شب همانند کتاب «درباره گراماتولوژی» دریدا، «تقابل‌های دوگانه» وجود دارد و بر مبنای حرکت بی‌پایان دال‌ها، شهرزاد با حرکت بی‌پایان قصه‌ها، مرگ را به تعویق می‌اندازد. وی عقیده دارد که واسازی کردن هزار و یک شب بر مبنای کشف زمینه‌ای در فرهنگ شرقی، کاری بس سترگ است و به مطالعات بسیار و سال‌ها تحقیق وابسته است. به‌طور کلی آنچه در پژوهش یاد شده، مدنظر نویسنده بوده، تبیین مجموعه هزار و یک شب بر مبنای آرای دریدا با نگاهی اجمالی و کلی است، ضمن آن‌که رویکرد تحقیق در آن، کاملاً متفاوت از پژوهش حاضر است زیرا این گفتار با در نظر گرفتن مؤلفه‌های موجود در حکایت ابوقیر و ابوصیر به بازخوانی آن بر اساس رویکرد ساخت‌شکنانه مبادرت ورزیده و پژوهش متفاوتی را در پیش گرفته است.

## ۲. ساختار شکنی و کارکرد آن

یکی از ویژگی‌های بسیار مهم نقد ادبی این است که برای ابراز اهمیت اساسی موجود در تفسیر متن ادبی، از چارچوب شناختی علوم انسانی استفاده می‌کند (امین مقدسی و تک تبار فیروزجائی، ۱۳۸۹: ۲). در تحولات علمی و فلسفی سده بیستم، آرای نیچه، هگل، هایدگر و نظریه‌های داروین و فروید، تردیدهای بزرگی را مطرح کرد که در شکل‌گیری نظریه ساخت‌شکنی اثر غیر قابل انکاری داشت (امامی، ۱۳۸۲: ۱۲). میشل فوکو در قلمرو فلسفه و رولان بارت در حوزه نقد ادبی، از پیشگامان این فروپاشی ساختار شکنانه بودند، هر چند مسیر ساختار شکنی سوفسطایی مآبانه پسامدرن در آرای ژاک دریدا تفصیل و تکامل یافت (زرشناس، ۱۳۸۲: ۱۸). استراتژی دریدا این بود که متون یا بخش‌هایی از متون را به اجزای اولیه‌اش فرو می‌پاشد تا تناقض‌ها و تضادهای درونی آنها را آشکار سازد. معمولاً متن برای آن که تظاهر کند معنای پایداری خلق کرده، سرپوش‌هایی را به کار می‌گیرد. در مقابل، شالوده‌شکنی می‌کوشد این سرپوش‌ها و پنهان‌کاری‌ها را هویدا ساخته و از هم بگسلد زیرا متن‌ها به کمک تمامی انواع

ابزارهای بلاغی می‌کوشند مراکز «ممتاز» (تقابل‌های دوگانه تلویحی یا صریح) خلق کنند (برتنس، ۱۳۸۷: ۱۵۲). در ساختار شکنی، متن در کانون توجه قرار می‌گیرد و بر ارزش و اهمیت متن تاکید می‌شود (الغدامی، ۱۹۹۸: ۵۸) و مهم‌ترین محورهای ساختار شکنی مبتنی است بر تمرکز کردن بر ارزش‌گذاری‌های جدید که خواننده آن را کسب می‌کند (حموده، ۱۹۹۸: ۳۱۴). به تعبیری دیگر در ساختار شکنی ادعای صاحب متن اهمیت ندارد بلکه متن مهم است زیرا متن سرشار از فضاهای خالی، حفره‌ها و ناگفته‌هاست و خواننده در یک فرایند تأویل مستمر، وظیفه کامل کردن آن‌ها را بر عهده دارد به طوری که با متن، مانند زمینه‌ای برای یک بررسی و کاوش رفتار می‌کند (قصاب، ۱۴۳۰: ۱۸۹-۱۸۸). در واقع «هر متنی را که ما می‌خوانیم، در جریان خواندن، شالوده‌شکنی می‌شود؛ یعنی بنیان و ساحت «کلام محوری» و متافیزیکی آن شکسته می‌شود... و در متنی که شالوده‌اش شکسته می‌شود، سالاری یک وجه دلالت بر سویه‌های دیگر دلالت از بین می‌رود و متن به این اعتبار چند ساحتی می‌گردد» (احمدی، ۱۳۷۰: ۳۸۸-۳۸۷). با چنین روندی در «نخستین مرحله خواندن متن ادبی، «معنایی موقت» حاصل می‌شود اما عناصر متناقض در متن بلافاصله زمینه معنایی دیگر را نشان می‌دهند. بنابراین در هر خوانشی معنای تازه‌ای ظهور می‌کند و در جریان بی‌پایان قرائت‌ها، معنای متن از یک تفسیر تا تفسیر دیگر به تعویق می‌افتد و این گونه، شالوده متن پیوسته «شکسته و واسازی» می‌شود؛ یعنی معنای مرکزی و قطعی آن از بین می‌رود و معانی بی‌شماری که گاه متناقض‌اند و همدیگر را نفی می‌کنند به ذهن خواننده می‌آیند. بر اساس این اصل که مبنای نظریه ساخت‌شکنی در نقد ادبی است، ادبیات ذاتاً ساخت‌شکن است؛ یعنی متن ادبی در فرایند قرائت‌های مختلف، پیوسته در کار شکستن ساختار خویش و واسازی آن است» (فتوحی، ۱۳۸۷: ۱۱۱). به این ترتیب دریافت یک‌سویه و پیش فرض‌های اولیه متن بی‌اثر می‌شود و تفسیرهای پنهان از دل متن استخراج می‌شود.

### ۳. مؤلفه‌های ساخت‌شکنی

#### ۳-۱. تقابل‌های دوگانه

بر اساس نظر دریدا، اندیشه غربی همواره اسیر تقابل‌های دوقطبی بوده که خود آفریده و بعد پنداشته که واقعیت دارد. دوگانگی حاصل از این نوع تفکر، تنها بر تضاد دو قطب استوار نیست بلکه ناشی از این مطلب است که همواره یکی از دو قطب، گونه‌ای از شکل افتاده دیگری پنداشته می‌شود: زشتی به معنای از شکل افتادگی شیء زیباست یا بدی به معنای سقوط نیکی است؛ یعنی این دو قطب سلسله مراتبی را تشکیل می‌دهند که در آن ارزش یکی برتر از دیگری است (احمدی، ۱۳۷۰: ۳۸۴). در واقع دریدا با ساخت‌شکنی متضادهای دوتایی، این نگاه را که هویت اقلیت لزوماً باید با متضاد خود بازنمایی شود به نقد می‌کشد (wood, 2001: 316 / آهی و طاهردهی، ۱۳۹۸: ۱۳۷).

### ۳-۲. تفاوت و تأخیر

دریدا بر اساس نظریه سوسور بیان می‌کند که چون دلالت / Significance هر نوع بیانی، چیزی جز مجموعه تفاوت‌های آن با دیگر دال‌ها / Signifier نیست، مؤلفه‌های سازنده مدلول / Signified یا معنا که مؤلفه‌های شناساننده هستند، حضوری مثبت ندارند؛ اما این بدان مفهوم نیست که این مؤلفه‌ها غایب‌اند. یک معنا پیوسته معنای دیگر را از بین می‌برد و خود جایگزین آن می‌شود. پس معنای متن، چیزی ثابت و معین نیست؛ بلکه انعکاس و جلوه‌ای سیال است که تحت تأثیر عوامل مختلفی مانند بافت، کلام و ذهنیت شنونده یا خواننده پیوسته تازه می‌شود و در فرایندی سیال، از گرفتار شدن در بند یک معنای ثابت، سرباز می‌زند. این زایش دائمی معنا از دل متن شامل معنای غایی می‌شود که تنها به دلیل تفاوت با معنای حاضر، آن را جزئی از گفتار می‌پنداریم (Gasche, 1995: 76 / همان: ۱۳۹). دریدا برای بیان اینکه در درون هر واژه ممکن است مفهوم ضد آن جای گیرد واژه Differance را به کار می‌گیرد. در زبان فرانسه «a» در کلمه Differance مسموع نیست و بنابراین صرفاً Difference به گوش می‌رسد. دوگانگی معنای این واژه هم صرفاً در نوشتار محسوس است. معنای آن بین فعل «to differ» (تفاوت و تقابل داشتن) و «to defer» (تأمل کردن، به تعویق انداختن) در نوسان است و مراد این است که چون همواره گوشه‌ای و تکمله‌ای جذب مفهوم واژه می‌گردد لذا توافق بر سر معنای غائی همواره نیاز به تأمل دارد و به تأخیر می‌افتد (سخنور، ۱۳۷۴: ۲۳۶).

### ۳-۳. مرکز زدایی / نفی مرکزگرایی

ساختار شکنی «تاکتیکی است برای مرکز‌دایی؛ راهی برای خواندن یا شیوه‌ای برای قرائت که نخست ما را به یاد مرکزیت یا مرکز‌مندی عضو مرکزی می‌اندازد سپس سعی می‌کند تا عضو مرکزی را وارونه و واژگونه سازد، به نحوی که عضو حاشیه‌ای شده بتواند به مرکز راه یابد و به صورت عضو مرکزی درآید، آن گاه عضو حاشیه‌ای موقتاً به نابودی و از میان برداشتن سلسله مراتب اقدام می‌کند، و این بازی به طور وقفه‌ناپذیر و بی‌پایانی ادامه می‌یابد. در این جا هیچ‌گونه پیکره‌بندی مرکزی وجود ندارد که به انجماد یا متوقف ساختن بازی این سیستم اقدام کند، همین‌طور هیچ‌گونه پیکره‌بندی حاشیه‌ای یا برتر و ممتاز و یا پیکره‌بندی سرکوب شده نیز وجود ندارد (زرشناس، ۱۳۸۲: ۱۸).

### ۳-۴. ساخت‌شکنی بلاغی

از دیگر مؤلفه‌هایی که ساختار معمول متن را در هم می‌شکند و معانی متعددی را برمی‌سازد و نمایی از تصورات و ذهنیات خالق متن را فراروی خواننده قرار می‌دهد، بهره‌گیری از علم بلاغت است. «تمهیدات بلاغی بر خلاف تصور گروهی از بلاغیان و منتقدان قدیم، تنها نقش تزئینی ندارند، بلکه اساساً معنای جدید خلق می‌کنند و در گسترش و تقویت مفهوم، پنهان-سازی مقصود، چند لایه کردن معنا، وارونه‌سازی ادراک و تأخیر و تعلیق معانی نقش اصلی را بر عهده دارند. در چنین وضعیتی، صناعات بلاغی در روند حرکت عادی زبان «درنگ» و «وقفه» می‌افکنند و ساخت معمول متن را در هم می‌شکنند» (فتوحی، ۱۳۸۷: ۱۱۲).

### ۳. خلاصه حکایت ابوقیر و ابوصیر

این حکایت درباره دو شخص به همین نام‌هاست که در شهر اسکندریه زندگی می‌کنند. ابوقیر رنگرز و ابوصیر سلمانی است. ابوقیر کارش را به درستی انجام نمی‌دهد و مشتریانش از او رضایت ندارند. هر کس چیزی برای رنگرزی نزد او می‌آورد آن را می‌فروشد و به زندگی خود می‌زند، وقتی هم که مردم برای گرفتن امانات خود مراجعه می‌کنند آنان را سر می‌دواند. این شرایط ادامه دارد تا آن‌که یکی از مشتریان از او شکایت می‌کند و با دستور قاضی، محل کسب

او بسته می‌شود. وی به ابوصیر پناه می‌آورد و دلیل این رفتارش را فقر و ناداری اعلام می‌کند. آن دو تصمیم می‌گیرند برای کار به شهر دیگری سفر کنند. در حین سفر و بعد از ورود به شهر جدید، ابوصیر کار می‌کند و ابوقیر فقط در استفاده از دست‌رنج وی با او شریک است. پس از مدتی ابوصیر بیمار می‌شود و ابوقیر اندوخته مالی او را بر می‌دارد و وی را به حال خود رها می‌کند. او در شهر جدید متوجه می‌شود که رنگرزانش به اندازه او مهارت ندارند لذا با مساعدت حاکم شهر، کارگاه بزرگی راه اندازی می‌کند و صاحب جاه و ثروتی می‌شود اما چون گذر ابوصیر به آنجا می‌افتد، او با بی‌احترامی وانمود می‌کند که وی را نمی‌شناسد. پس از مدتی ابوصیر هم در می‌یابد که آن شهر از وجود حمام محروم است و مردم برای استحمام راهی رود و دریا می‌شوند لذا وی نیز پس از مشورت با حاکم شهر و مساعدت او حمامی می‌سازد و صاحب مقام و ثروت می‌گردد. ابوقیر با شنیدن توصیف آن حمام به آنجا می‌رود و پس از آن‌که سعی می‌کند بی‌احترامی قبلی خود نسبت به ابوصیر را توجیه کند، ابوصیر اما با احترام وی را به حضور می‌پذیرد. از آنجا که ابوقیر نمی‌تواند موفقیت ابوصیر را ببیند، با سوء نیت از او می‌خواهد تا برای رونق حمام، دارویی نیز به امکانات آن اضافه کند، سپس نزد حاکم می‌رود و به وی اطلاع می‌دهد که ابوصیر برای مسموم کردن و کشتن حاکم، دارویی را در حمام تعبیه کرده است. پس چون حاکم برای استحمام نزد ابوصیر می‌رود و با پیشنهاد وی مبنی بر استفاده از آن دارو مواجه می‌شود، سخنان ابوقیر را به یاد می‌آورد و به مأمور خود دستور می‌دهد وی را به جرم دسیسه برای قتل حاکم، درون کیسه‌ای کند و او را به دریا بیندازد. اما مأمور بعد از تبانی با ابوصیر و سرپیچی از دستور حاکم، از وی می‌خواهد در کنار دریا مشغول ماهی‌گیری شود تا نیت خود را عملی سازد. او در حین صید ماهی، انگشتر گم شده حاکم را که نماد قدرت او بوده، در شکم یکی از ماهیان می‌یابد. مأمور حاکم با اطلاع از این امر، به همراه ابوصیر نزد پادشاه می‌رود و ماجرا را برای وی تعریف می‌کند. حاکم نیز ضمن تعجب از زنده بودن ابوصیر، از قتل او در می‌گذرد. در این هنگام ابوصیر از دلیل خشم حاکم و دستور وی برای قتل خود می‌پرسد، حاکم نیز دلیل را سخنان ابوقیر درباره آن داروی نظافت معرفی می‌کند. پس ابوصیر هم، تمام ماجراهای سفر خود با ابوقیر را برای وی تعریف می‌کند. در این زمان، حاکم با پی‌بردن به طینت بد ابوقیر، دستور می‌دهد او را در کیسه‌ای پر از آهک، به دریا افکنند. ابوصیر هم با هدایای فراوان حاکم به اسکندریه باز می‌گردد. او در

ساحل اسکندریه کیسه‌ای را می‌بیند که امواج دریا آن را با خود می‌آورد. وی بعد از آن که کیسه را باز می‌کند با تن بی‌جان ابوقیر روبرو می‌شود. پس او را در همان نزدیکی اسکندریه دفن می‌کند و خود نیز بعد از مدتی از دنیا می‌رود و در کنار ابوقیر دفن می‌شود و از آن پس، این مکان به نام‌های ابوقیر و ابوصیر شهرت می‌یابد (الف لیلۃ و لیلۃ، ۱۴۲۰: ۵۶۶-۵۵۱).

#### ۴. مصادیق ساخت‌شکنی در داستان ابوقیر و ابوصیر

##### ۴-۱. چالش‌ها و تقابلهای داستان

با تکیه بر نظریه ژاک دریدا که «هیچ چیز بیرون از متن وجود ندارد» (احمدی، ۱۳۷۰: ۳۹۳)، در ساختار داستان مورد بررسی، حفره‌هایی دیده می‌شود که ثبات تقابل میان ابوقیر و ابوصیر و همچنین صحت‌پذیری داستان را متزلزل می‌کند و باعث تردید و شکاف در آن می‌شود. اولین حفره، «زاویه دید» داستان است که از زبان «سوم شخص یا دانای کل» روایت می‌شود چرا که در این شیوه، «نویسنده، عقل کل داستان است و به خود اجازه می‌دهد که نسبت به هر چیز نظر بدهد و پرحرفی کند... نویسنده آزادی عمل دارد و گاه نیز اگر صلاح ببیند به میان داستان می‌آید و نسبت به مسائل داستان، اظهار نظر می‌کند و توضیحی می‌افزاید» (میرصادقی، ۱۳۹۴: ۵۷۸). راوی این داستان نیز شهرزاد هزار و یک شب است که کسی جز او آن را حکایت نمی‌کند بنابراین او می‌توانسته این رویداد را به هر شکل و صورتی که می‌خواسته حکایت کند. «فلما كانت الليلة قالت [شهرزاد]: بلغني أيها الملك السعيد [شهریار] أن...» (الف لیلۃ و لیلۃ، ۱۴۲۰، ج ۲/۵۵۲) (پس چون شب فرا رسید، گفت: ای پادشاه خوشبخت، آورده‌اند که...) به علاوه، روایت داستان به دوران ایران باستان می‌رسد که تا مدت‌ها بعد از آن، به صورت شفاهی و سینه به سینه نقل شده است لذا در میزان تطابق این نسخه نسبت به روایت نخست آن، جای تأمل و بحث است. دو دیگر آن‌که نمی‌شود ابوقیر و ابوصیر همسفر شده باشند بی آن‌که شخص سومی به آنان نپیوسته باشد «زیرا راوی دانای کل، بنا به قرارداد ادبی و داستانی،

به طور نامرئی همراه آن هاست و جریان سفرشان را برای ما روایت می کند» (محمدی آسیادی، ۱۳۸۶: ۲۰۴).

همچنین تناقض هایی در متن داستان دیده می شود که صحت پذیری داستان را متزلزل می کند و می تواند گویای تناقض و تفسیر دیگرگونه آن باشد. در این حکایت می خوانیم که به دستور حاکم، ابوقیر را در کیسه ای پر از آهک به دریا می افکنند. او غرق می شود و حرارت آهک، وی را می سوزاند. اما در پایان شاهدیم که چون ابوصیر به شهر خود؛ اسکندریه باز می گردد با کیسه ای در بسته مواجه می گردد و چون آن را می گشاید جسم بی جان ابوقیر را در آن می بیند که آب به ساحلش آورده، پس آن را از کیسه خارج می کند و در نزدیکی اسکندریه به خاک می سپارد:

«و قال: خُدوه و جَرِّسوه. و بَعَدَ ذَلِكَ وَضَعُوهُ فِي زَكِيَّةٍ وَ وَضَعُوا مَعَهُ الْجَيْرَ وَ زَمَوْهُ فِي الْبَحْرِ فَمَاتَ غَرِيْقًا حَرِيْقًا... ثُمَّ وَدَّعَ [أَبُوصَيْرُ] الْمَلِكُ وَ سَافَرَ... حَتَّى وَصَلَ إِلَى أَرْضِ إِسْكَندَرِيَّةِ، فَرَأَى مَمْلُوكَ مِنْ مَمَالِكِهِ زَكِيَّةً فِي جَانِبِ الْبَرِّ... فَأَتَى أَبُوصَيْرُ وَ فَتَحَهَا فَرَأَى فِيهَا أَبَاقِيرَ قَدْ دَفَعَهُ الْبَحْرُ إِلَى جِهَةِ إِسْكَندَرِيَّةِ، فَأَخْرَجَهُ وَ دَفَنَهُ بِالْقُرْبِ مِنْ إِسْكَندَرِيَّةِ» (ألف ليلة و ليلة، ١٤٢٠: ٥٥٤).

تناقض موجود در این دو گزاره کاملاً هویداست؛ آهکی که خصوصیت ذاتی آن متلاشی کردن اجسام است و جسم ابوقیر را نیز سوزانده، کارکرد ذاتی خود را از دست می دهد و به جسم ابوقیر آسیبی نمی رساند.

همچنین با خواندن داستان ابوقیر و ابوصیر در می یابیم که ساختار و شالوده اصلی داستان از تقابل دو فضای متفاوت شکل می گیرد: یک فضا، همان خوبی، درست کاری و صداقتی است که از طریق ابوصیر تجلی می یابد و او به عنوان فردی با گذشت و ساده دل و با رفتار و کرداری قابل قبول، قسمتی از جامعه را نمایندگی می کند که منشأ «خیر و خوبی» است. فضای دیگر، نقطه مقابل او یعنی ابوقیری است که با صفاتی چون حسادت، کذب و تنبلی و با اعمال و کرداری مذموم و ناپسند، بخش دیگری از جامعه را تصویرگری می نماید که منشأ «شر و بدی» است. بنابراین گفتار، رفتار و کردار این دو شخصیت، مضمون و درونمایه داستان و نیز تقابل «خیر و شر» یا «خوبی و بدی» را شکل می دهند. بر همین اساس، راوی به عنوان دانای کل، داستان را در قالب مجموعه ای از گزاره های اخباری می آغازد و خاتمه می دهد تا بتواند به مخاطب خود تفهیم کند که اساساً ابوصیر «خوب» است و ابوقیر «بد». ابوصیر تحت هر

شرایطی خوب است، حتی با این‌که ابوقیر در حق او بدی می‌کند اما او گذشت را پیش می‌گیرد و از حاکم شهر می‌خواهد تا از او درگذرد:

«فَقَالَ أَبُو صَبْرٍ: يَا مَلِكَ الزَّمَانِ، شَفَّعَنِي فِيهِ فَإِنِّي سَأَحْتُمُهُ مِنْ جَمِيعِ مَا فَعَلَ بِي / اى سلطان عالم! شفاعت مرا در مورد او بپذیر؛ چه، من از تمام آنچه نسبت به من روا داشت از وی گذشتم» (همان: ۵۶۵). در پایان کار نیز جسم او را با احترام دفن می‌کند در صورتی که می‌تواند در موقعیت‌های مختلف، همانند ابوقیر رفتار کند و او را آزرده خاطر سازد. اما ابوقیر شخصیت ناپسند و آدم بد داستان است که با آزار دیگران و خلف وعده نسبت به آنان شناخته می‌شود. با وجود خوبی‌های ابوصبر در حق وی، چشم دیدن او را ندارد و در نهایت قربانی حسادت‌های خود می‌شود. «إِنَّ الْمَلِكَ لَمَّا سَمِعَ كَلَامَ بَوَّابِ الْخَانِ وَ صَنَائِعِيَةِ الْمَصْبَغَةِ تَحَقَّقَ خَبْرَ أَبِي قَيْرٍ فَأَقَامَ عَلَيْهِ النِّكْيَرِ وَقَالَ لِأَعْوَانِهِ: خُذُوهُ وَجَرِّسُوهُ فِي الْمَدِينَةِ وَحَطُّوهُ فِي رُكْبَانِهِ وَارْمُوهُ فِي الْبَحْرِ» (همان: ۵۶۵).

#### ۴-۲. مرکز زدایی / نفی مرکزگرایی

برای ساخت‌شکنی داستان ابتدا باید به دنبال مرکزی باشیم که با حضور خود در سراسر داستان، به آن شکل و ساختار می‌بخشد، و بعد تقابل آن مرکز را با مفهوم یا واقعیتی دیگر، که آن مرکز در پی سرکوب آن و بیان تقدّم خود بر آن است آشکار کنیم، و سپس با استفاده از خود متن، آن تقابل را خنثی نماییم و بدین وسیله تفوق و تقدّم و مرکز بودن آن را نفی کنیم (محمدی آسیابادی، ۱۳۸۶: ۲۰۴). در متن داستان، ناگفته‌ها و حفره‌هایی دیده می‌شود که دیمومتِ تفوق و تقدّم و نیز مرکز بودن «خوب و بد» مورد اشاره را نفی و خنثی می‌کند و نشان می‌دهد که بخشی از مردم و نیز خود ابوصبر به عنوان نماینده گروهی از افراد جامعه، عامل اصلی بد بودن و بد شدن ابوقیر هستند زیرا رفتار غیر معمول و ناپسندی که از او سر می‌زند، با هیچ گوشزد، توییح یا عکس‌العملی بازدارنده از سوی آنان مواجه نمی‌شود و این امر او را در تکرار رویکردی که وی در پیش گرفته جری‌تر می‌کند:

«وَكَانَ مِنْ عَادَتِهِ أَنَّهُ إِذَا أَعْطَاهُ أَحَدٌ فُماشاً لِيَصْبِغَهُ يَطْلُبُ مِنْهُ الْكَرَى أَوَّلًا... ثُمَّ يَبِيعُ الْفُماشَ الَّذِي أَخَذَهُ بَعْدَ ذَهَابِ صَاحِبِهِ وَ يَصْرِفُ ثَمَنَهُ فِي الْأَكْلِ وَ الشَّرْبِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ... فَإِذَا أَتَاهُ صَاحِبُ الْفُماشِ يَقُولُ لَهُ: فِي غَدٍ تَجِيءُ إِلَيَّ مِنْ قَبْلِ الشَّمْسِ فَتَلْقَى حَاجَتَكَ مَصْبُوعَةً. فَيَرُوحُ صَاحِبُ الْحَاجَةِ... ثُمَّ يَأْتِيهِ فِي ثَانِي يَوْمٍ عَلَى الْمِعَادِ فَيَقُولُ لَهُ: تَعَالِ فِي غَدٍ فَإِنِّي أَمْسِ مَا كُنْتُ فَاضِياً لِأَنَّهُ كَانَ عِنْدِي ضُبُوفٌ... فَيَأْتِي لَهُ عَلَى الْمِعَادِ فَيَطَّلِعُ لَهُ بِحِيلَةٍ أُخْرَى مِنْ حَيْثُ كَانَ وَ يَحْلِفُ لَهُ... فَإِن كَانَ صَاحِبُ الْحَاجَةِ مِنْ أَهْلِ الْحَبْرِ يَقُلْ لَهُ: يَعْوُضُ اللَّهُ عَلَيَّ...» (ألف ليلة و ليلة، ١٤٢٠، ج ٢/٥٥٢-٥٥١).

اما چون همين رفتار را در مقابل فردی قوی و مطالبه‌گر مرتکب می‌شود، او محکمه قاضی را در پیش می‌گیرد و به همراه جماعتی از مردم، محل کسب و کار او را مهر و موم می‌کند، زمانی هم که ابوصیر دلیل سرقت‌های ابوقیر را از وی می‌پرسد، او فقر و ناداری را سبب چنین اعمالی معرفی می‌کند:

«فَاتَّفَقَ لَهُ فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ أَنَّهُ أَخَذَ حَاجَةً مِنْ رَجُلٍ جَبَّارٍ ثُمَّ بَاعَهَا وَ صَرَفَ ثَمَنَهَا وَ صَارَ صَاحِبَهَا يَجِيءُ إِلَيْهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَلَمَّ يَرُهُ فِي الدُّكَّانِ لِأَنَّهُ مَتَى رَأَى أَحَدًا عِنْدَهُ شَيْءٌ يَهْرَبُ مِنْهُ. فَلَمَّا لَمْ يَجِدْ ذَلِكَ الْجَبَّارُ فِي دُكَّانِهِ ذَهَبَ إِلَى الْقَاضِي وَ أَتَاهُ بِرَسُولٍ مِنْ طَرَفِهِ وَ سَمَّرَ بَابَ الدُّكَّانِ بِحِضْرَةِ جَمَاعَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ حَتَمَهَا... قَالَ لَهُ أَبُوصَيْرٍ: أَلْجَلُّ لَكَ هَذَا مِنَ اللَّهِ؟ قَالَ لَهُ أَبُوصَيْرٍ: إِنَّمَا أَفْعَلُ هَذَا مِنَ الْفَقْرِ لِأَنَّ صَنَعَتِي كَاسِدَةٌ وَ أَنَا فَقِيرٌ وَ لَيْسَ عِنْدِي شَيْءٌ» (ألف ليلة و ليلة، ١٤٢٠: ٥٥١).

بی تفاوتی ابوصیر در مقابل رفتار غیرمسئولانه ابوقیر در هنگام ورود به شهر جدید نیز ادامه می‌یابد و او را در رفتار خود جری‌تر می‌کند. ابوصیر بی آن‌که توبیخ یا عکس‌العملی بازدارنده از خود نشان دهد، مدام کار می‌کند در حالی‌که ابوقیر فقط در استفاده از دست‌رنج وی شریک می‌شود. ابوصیر نه تنها از این وضع ناراضی نیست که حتی دوست ندارد خاطر ابوقیر را مکدر کند:

«وَ لَمْ يَسْتَيْقِظْ حَتَّى أَبْقِظَهُ أَبُوصَيْرٌ وَ وَضَعَ السَّفِرَةَ بَيْنَ يَدَيْهِ... يَقُولُ لَهُ أَبُوصَيْرُ الصَّبَّاحُ: لَا تَوَاخِذْنِي فَإِنِّي دَائِخٌ. فَلَا يَرْضَى أَبُوصَيْرُ الْمَزِيئُ أَنْ يُكَدَّرَ خَاطِرُهُ وَلَا يَسْمَعُهُ كَلِمَةً تُؤْذِيهِ» (همان: ٥٥٤-٥٥٥).

این بخش از متن نشان می‌دهد که ابوقیر به طور فطری بد نیست، اگر هم چنین باشد، تساهل و تسامح جامعه، این خصلت را دو چندان کرده است. افزون بر این، به اعتراف ابوقیر،

فقر و ناداری سبب شده تا او به انجام اعمالی مانند دروغ و سرقت روی آورد، که در این صورت باز هم بی‌عملی یا بدعملی جامعه و یا ابوصیر به عنوان نمادی از «خیر و خوبی» در «بد» شدن و «شر» بودن ابوقیر بی‌تأثیر نبوده است، زیرا مصطفی (ص) نیز فرمود: «کاد الفقر أن یكون کفرا» (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۲ / ۳۰۷) چه بسا فقر و ناداری که به الحاد و بی‌دینی و کفر بیانجامد. بر همین اساس و نیز به استناد متن، وقتی اوضاع مالی ابوقیر در شهر جدید بهبود می‌یابد، دیگر دست به سرقت نمی‌زند: «فَارْدَحَمَتِ الْحَلَائِقُ عَلَيَّ بِابِ الْمَصْبِغَةِ... فَصَارُوا يَأْتُونَهُ بِشَيْءٍ مِنَ الْقُمَاشِ... فَيَصْبِغُ لَهُمْ عَلَيَّ أَغْرَاضَهُمْ وَيَرْمُونَ عَلَيْهِ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ... ثُمَّ إِنَّهُ شَاعَ ذِكْرُهُ... وَدَخَلَ عَلَيْهِ الْحَيُّ مِنْ كُلِّ بَابٍ» (الف ليلة و ليلة، ۱۴۲۰: ج ۲ / ۵۵۶). بدین گونه است که دیمومت تفوق و تقدم و نیز مرکز بودن «خوب و بد» در این متن، نفی می‌شود و جای خود را به مرکزیت دیگری می‌دهد.

حفره و فضای خالی دیگری که تفوق و مرکز بودگی «خوب و بد» را نفی، خنثی و حتی جا به جا می‌کند، رد گفته‌های ابوقیر و بازگو کردن تمام داستان سفر توسط ابوصیر نزد حاکم شهر است. چون ابوصیر برای تحویل انگشتر گمشده حاکم نزد او می‌رود، حاکم خوشحال می‌شود و او را در آغوش می‌گیرد و از وی می‌خواهد به خاطر رفتاری که با او کرده از وی درگذرد. ابوصیر پاسخ می‌دهد اگر حاکم دلیل خشم خود بر وی و تصمیمش در کشتن او را بگوید از وی درخواهد گذشت. حاکم نیز سخنانی را که ابوقیر درباره ابوصیر بر زبان آورده برایش نقل می‌کند. در مقابل، ابوصیر نیز تمام ماجرای سفر خود با ابوقیر را برای او بازگو می‌کند. حاکم هم که با شنیدن سخنان ابوصیر، به طینت بد ابوقیر پی برده، دستور می‌دهد او را در کیسه‌ای پر از آهک به دریا افکنند. حال در این‌جا این پرسش مطرح می‌شود که آیا در چنین موقعیتی حساس، ابوصیر نمی‌توانست داستان سفرش با ابوقیر را برای شاه بازگو نکند، یا آن را به گونه‌ای بیان کند که موجبات صدور قتل برای وی نشود؟ ابوصیر که نماد خیر و خوبی است چگونه حاضر می‌شود با صحبت‌های خود نزد حاکم، موجبات مرگ دوست و همراه خود را

فراهم آورد. چگونه ممکن است او شخصیت خوب داستان باشد و برای خروج از تنگنای معیشت، با ابوقیر هم عهد و هم پیمان شود اما خودخواسته، شرایطی را فراهم آورد که با جنازه او به شهر و دیار خویش برگردد و او را با دست خود به خاک سپارد؟ با این حساب آیا ابوقیر، قربانی حسادت‌های خود می‌شود یا قربانی حسادت‌های ابوصیر؟ این جاست که ساختار مرکزی داستان فرو می‌ریزد، مرکزیت «خوب و بد» نفی و خنثی می‌شود و هر کدام، جای خود را با دیگری عوض می‌کند. زیرا در این ساختار جدید، علی‌رغم آن‌چه در ابتدا به نظر می‌رسد، ابوقیر و ابوصیر هر دو به یک اندازه در به وجود آمدن حوادث و رویدادهای داستان مؤثرند لذا ابوصیر قطب برتر و خوب داستان و ابوقیر نقطه مقابل وی نیست بلکه بالعکس، این ابوصیر است که در نهایت با بیان بی‌ملاحظه همه چیز نزد حاکم، موجبات مرگ ابوقیر را فراهم می‌آورد: «فَلَمَّا رَأَى الْمَلِكُ مَا فَعَلَ أَبُوصَيْرٍ مِنَ الْإِحْسَانِ، قَالَ: يَا رَجُلَ أَنْتَ مِنْ حَوَاصِ أَوْلَادِ الْحَلَالِ فَلَا تَوَاخِذْنِي وَ سَامِحْنِي مِمَّا صَدَرَ مِنِّي فِي حَقِّكَ. فَقَالَ يَا مَلِكَ الزَّمَانِ، إِنْ أَرَدْتَ أَنْ أُسَاحِكَ فَعَرِّفْنِي بِذَنْبِي الَّذِي أَوْجَبَ غَضَبَكَ عَلَيَّ حَيْثُ أَمَرْتَ بِقَتْلِي. فَقَالَ لَهُ إِنَّمَا الصَّبَاغُ قَالَ لِي كَذَا وَ كَذَا... فَقَالَ أَبُوصَيْرٍ: وَاللَّهِ يَا مَلِكَ الزَّمَانِ لَا حَظَرَ لِي بِبَالِي أَيْ أَقْتَلُكَ. وَأَخْبَرَ الْمَلِكَ بِجَمِيعِ مَا جَرَى لَهُ مِنْ أَوْلِهِ إِلَى آخِرِهِ. ثُمَّ قَالَ: يَا مَلِكَ الزَّمَانِ، هُوَ الَّذِي قَالَ لِي: إِعْمَلِ الدَّوَاءَ وَ قَدِّمُهُ لِلْمَلِكِ فَإِنَّ الْحَمَامَ كَامِلٌ فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ إِلَّا أَنَّ هَذَا الدَّوَاءَ مَفْقُودٌ مِنْهُ. فَقَالَ الْمَلِكُ: خُذْهُ وَجَرِّسْهُ فِي الْمَدِينَةِ وَحَطِّبْهُ فِي زَكِيَّةِ وَارْمُوهُ فِي الْبَحْرِ» (الف ليلة و ليلة، ١٤٢٠: ٥٦٥ و ٥٦٤).

از منظری دیگر ساختار شکنی «زوایایی از متن و زبان را در برابر ما می‌گشاید که در پرتو آن می‌توان پیش‌فرض‌های فرهنگی و سنت نهفته در متن را بازیافت. ساختار شکنی از این رو شکست حکومت نشانه‌هایی است که پدیدار گونه بر متن غلبه دارند. با شکستن این حکومت نشانه سالارانه، متن چند ساحتی و چند وجهی می‌شود و امکانات درونی متن بر ما گشوده می‌گردد» (خاتمی، ١٣٨٦: ٢٢١). دریدا می‌گوید «باید محوریت کلام را در متن شکست و متن را خنثی کرد و خواننده را از تسلط کلام نجات داد تا خواننده از آنچه گفته شده نجات یابد و به آنچه گفته نشده است برسد» (شمیسا، ١٣٨٨: ٢٠٧). بر این اساس چون از منظر ساختار شکنی در داستان دقیق شویم در می‌یابیم که ابوقیر و ابوصیر در موطن خویش مجبور می‌شوند برای امرار معاش، به کسب و کار نازل و قوت لایموت بسنده کنند و برای گذران زندگی به سرقت

و دروغ پناه آورند و در نهایت شهر و دیار خود را برای حفظ آبرو و در جستجوی معاش رها کنند، همین افراد در موطن جدید، با پشتوانه‌های فرهنگی، هنری و دانش خویش، اهالی آن دیار را مجذوب و مبهوت خود می‌سازند و حتی نظر مساعد حاکم آن سرزمین را به خود معطوف می‌دارند و سرآمد هم‌پیشه‌گان خود می‌شوند. این پیش‌فرض فرهنگی و سنت نهفته در متن می‌تواند محوریت کلام را در متن در هم شکند، متن را خنثی کند و خواننده را از تسلط محوریت کلام نجات دهد تا خواننده از آنچه گفته شده رهایی یابد و به آنچه بیان نشده است برسد. در این جابه‌جایی و انتقال متن از یک مفهوم به مفهوم دیگر و تغییر مرکز با حاشیه، مرکز داستان پس رانده می‌شود و ساختار متن شکسته می‌شود زیرا ساختار شکنی «بیش از هر چیز آشکارسازی تنش بین مرکز و حاشیه در یک متن را وظیفه خود می‌داند» (برتنس، ۱۳۸۷: ۱۴۹).

#### ۴-۳. ساخت‌شکنی بلاغی

در داستان مورد بررسی، راوی ضمن توصیف ویژگی‌های اخلاقی ابوقیر رنگرز، با استفاده از تشبیهات حسی به توصیف ظاهر و چهره ابوقیر می‌پردازد. «كَانَ الصَّبَاغُ نَصَابًا كَذَابًا صَاحِبَ شَرِّ قَوِيٍّ كَأَمَّا صَدْعُهُ مَنَحَوْتُ مِنَ الْجَلْمُودِ أَوْ مُشْتَقٌّ مِنْ كِتَابَةِ كَنِيسَةِ الْيَهُودِ» (الف ليله و ليله، ۱۴۲۰: ۵۵۱). مرد رنگرز بسیار حيله‌گر و دروغگو و شرور بود گيچ‌گاهش گویی از تخته سنگ حکاکی شده یا از کتب کلیسای یهودیان برگرفته شده بود. این تهمید بلاغی، مجال هرگونه تداعی و تولید معانی و تصویرپردازی برای خواننده را فراهم می‌آورد تا در جریان خواندن متن، معانی منفی و سلبی در مورد ابوقیر بیش‌تر و راحت‌تر به ذهن او برسد. هم‌چنین «توان زبان این فرصت را فراهم می‌آورد تا با انتخاب و گزینش واژه‌ها در محور عمودی، میزان تأثیرگذاری در مخاطب، کم یا زیاد شود. مؤلف با انتخاب واژگان مورد نظر خود از طرفی خودآگاه یا ناخودآگاه به قضاوت می‌پردازد و به تبع آن مورد قضاوت قرار می‌گیرد. از سوی دیگر با گزینش واژه‌ها بر ذهن و عاطفه مخاطب تأثیر می‌گذارد و او را به مسیری هدایت

می‌کند که خود می‌خواهد. بنابراین انتخاب واژگان یعنی هدایت خواننده در مسیری که مطلوب نویسنده است. حتی اگر این واژگان ظاهراً عاری از حس قضاوت باشد نهایتاً خواننده را به قضاوت وا می‌دارد. (دهقانان و درّی، به نقل از معانی و بیان شمیسا، ۱۳۸۵: ۶۷).

در این داستان از هزار و یک شب نیز راوی برای برجسته کردن سویه سلبی ابوقیر و تأثیر بر خواننده، او را با این رویکرد بلاغی و زبانی توصیف می‌کند: «فَرَأَهُ يَقَطَعُ اللَّقْمَةَ كَمَا يَقَطَعُ الْحَجَارَ مِنَ الْجَبَلِ وَيَبْتَلِغُهَا ابْتِلَاحَ الْفِيلِ الَّذِي لَهُ أَيَّامٌ مَا أَكَلَ، وَيَلْتَهُمُ اللَّقْمَةَ قَبْلَ اِزْدِرَادِ الَّتِي قَبْلَهَا وَيَحْمَلُ عَيْنِيهِ فِيمَا بَيْنَ يَدَيْهِ حَمْلَةَ الْغَوْلِ وَيَنْفُخُ نَفْحَ الثَّوْرِ الْجَائِعِ عَلَى التَّبَنِ وَالْفَوْلِ.. فَرَأَهُ يَطْحَنُ بِأَنْبِيَاهِهِ فِيمَا عِنْدَهُ مِنَ الْأَكْلِ مِثْلَ الْجَمَلِ.. وَ هُوَ مَلْهَوْفٌ عَلَيْهِ وَعَلَى غَيْرِهِ مِنَ الْأَكْلِ مِثْلَ الْكَلْبِ الْكَاشِرِ أَوْ السَّبْعِ الْكَاسِرِ أَوْ الرَّخِ إِذَا انْقَضَ عَلَى الْحَمَامِ أَوْ الَّذِي كَادَ أَنْ يَمُوتَ مِنَ الْجُوعِ وَرَأَى شَيْئًا مِنَ الطَّعَامِ وَصَارَ يَأْكُلُ (ألف ليلة و ليلة، ۱۴۲۰: ۵۵۴). راوی با استفاده از تکرار مفاهیم از طریق تشبیهات متعدد، توصیفات تصویرآفرینی خلق می‌کند که همگی تأثیر گذار هستند. از آن جمله است: تشبیه کردن لقمه به کندن سنگ از کوه توسط سنگ‌تراش، بلعیدن لقمه به بلعیدن فیلی بسیار گرسنه، خیره شدن به غذا همانند خیره شدن غول به آن، نفس نفس خوران هم‌چون گاو نری گرسنه، خرد کردن و آرد نمودن خوراک به‌سان شتر، حرص و ولع در خوردن، مانند ولع سگی شکاری یا حیوانی درنده، و چنبره زدن روی غذا به سان فرود آمدن رُخ شکاری بر کبوتر. این تصاویر، شدت حرص و ولع ابوقیر را نسبت به غذایی که ابوصیر برایش فراهم آورده می‌رساند و از همانندی، تداعی، اتحاد و ملازمت میان ابوقیر با فیل، غول، گاو نر، شتر و حیوان درنده پرده برمی‌دارد. از این طریق است که زمینه حرکت آزاد ذهن خواننده، در جهت گسترش لایه‌های معنایی تشبیهات یادشده و در تکثیر معانی متعدد و شکستن ساختار عادی متن فراهم می‌آید. پس بخشی از معانی منفی تولید شده علیه ابوقیر، نه به خاطر واقعیت خارجی، بلکه به واسطه این تکنیک‌های زبانی و بلاغی است تا مخاطب را در «بد» بودن این شخصیت قانع کند و مرکزیت متن را به این «بدبودگی» سوق دهد. بدین‌گونه است که بهره‌گیری از علم بلاغت در این داستان نیز ساختار معمول متن را در هم می‌شکند و نمایی از تصورات و ذهنیات خالق آن را فراروی خواننده قرار می‌دهد و بلکه اساساً معنای جدیدی خلق می‌کند و در وارونه‌سازی ادراک و تأخیر و تعلیق معانی، ایفای نقش می‌کند.

## ۵. نتایج

در آنچه گذشت با بازخوانی داستان ابوقیر و ابوصیر بر مبنای عناصر و مؤلفه‌های ساخت-شکنی که با استفاده از شواهد و نشانه‌های درون متنی حاصل شد در می‌یابیم که با آشکار ساختن تناقض‌ها و تقابل‌های موجود در داستان ابوقیر و ابوصیر و شکستن ساختار داستان می‌توانیم با اهمیت دادن به مسئله کم اهمیت داده شده و حاشیه‌ای و معیار قرار ندادن ارزش غالب متن به خوانشی نو برسیم که از ساختار خود متن فهمیده می‌شود بر این اساس برداشت اولیه و رویه ظاهری داستان مبتنی بر غلبه تقابل ابوصیر بر ابوقیر به عنوان قطب برترِ دوگانه داستان، تنها خوانش پذیرفته شده داستان نیست چون این حکایت، نشانه‌ها و شواهدی دارد که پیش فرض اولیه پذیرفته شده در خود را رد می‌کند و این امکان را فراهم می‌آورد تا بپذیریم دو شخصیت اصلی داستان در تقابل با هم نبوده بلکه مکمل یکدیگرند. لزوماً ابوصیر قطب برتر و خوب داستان نیست بلکه در مواردی می‌تواند ختنی و یا حتی شخصیت بد آن لقب گیرد. هم‌چنین در پرتو ساخت‌شکنی، حفره‌ها و گسست‌هایی در داستان دیده می‌شود که برخلاف معانی تصریح شده داستان به آن‌ها اشاره نشده است. ضمن اینکه بهره‌گیری از بیان بلاغی واژگان و عبارات موجود در متن سبب تکثیر معانی متعدد شده است و در نتیجه تصاویر سلبی در مورد ابوقیر بیش‌تر و راحت‌تر به ذهن می‌رسد و مفاهیم نانوشتۀ داستان آشکارتر می‌گردد.

## منابع و مأخذ

- «ألف ليلة و ليلة»، (۱۴۲۰)، الطبعة الأولى، بیروت: دار صادر
- احمدی، بابک (۱۳۷۰ش)، «ساختار و تأویل متن»، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- امامی، نصرالله (۱۳۸۲)، «ساخت‌شکنی در فرایند تحلیل ادبی»، چاپ اول، اهواز: نشر رَسِش
- برتنس، هانس (۱۳۸۷)، «مبانی نظریه ادبی»؛ ترجمه: محمدرضا ابوالقاسمی، چاپ دوم، تهران: نشر ماهی

- ثمینی، نغمه (١٣٧٩)، عشق و شعبده، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- حمودة، عبدالعزيز (١٩٩٨)، *المرايا المخدبة (من النبوية إلى التفكيك)*، الكويت: المجلس الوطني للثقافة والفنون والآداب
- شمیسا، سیروس (١٣٨٥)، «معانی و بیان»، تهران: نشر میترا
- ..... (١٣٨٨)، «نقد ادبی»، چاپ سوم، تهران: نشر میترا
- الغذامی، عبدالله محمد (١٩٩٨)، «الخطیئة و التكفير من النبوية إلى التشریحية»، الطبعة الرابعة، مكة: الهيئة المصرية العامة للكتاب
- قصاب، ولید (١٤٣٠هـ)، «مناهج النقد الأدبی الحديث»، الطبعة الثانية، دمشق: دار الفكر
- کلینی، محمد بن یعقوب (١٤٠٧)، *الكافي*، محقق: علی أكبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار الکتب الاسلامیة
- میرصادقی، جمال (١٣٩٤)، «ادبیات داستان»، چاپ اول، تهران: نشر سخن.

Gasche, Rodolphe, (1995), **Inventions of Difference: on Jacques Derrida**,  
Cambridg: Harward University  
Wood, David C(2001), **The Deconstruction of Time**, Evanston, III, Northwestern  
Up

## مقالات

- آهی، محمد و طاهری محمد (١٣٩٨)، «نقد و تحلیل نظریه ساخت‌شکنی دریدا در فهم متون»، *فصلنامه فلسفه و الاهیات*، صص ١٤٩-١٢٧
- امین مقدسی، ابوالحسن و حسین تک تبار فیروزجائی (١٣٨٩)، «شیوه نقد روان‌شناسی در آثار نقدی دکتر احسان عباس»، *مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی*، ش ١٧. صص ١٥-١
- خاتمی، محمود (١٣٨٦)، «دریدا و ساختار شکنی»، *فصلنامه فلسفی، عرفانی و ادبی*، ش ٥، صص ٢٢٣-٢١٣
- دهقانیان، جواد، و نجمه درّی (١٣٩٠)، «بازخوانی؛ ذکر خروج تاریخی؛ براساس رویکرد شالوده‌شکنی»، *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*، ش ٣٣. صص ٧٦-٥٧
- زرشناس، شهریار (١٣٨٢)، «درآمدی بر بنیانهای فلسفی ساختارگرایی و ساخت‌شکنی در نقد ادبی»، *ادبیات داستانی*، ش. ٦٨. صص ٢١-١٢
- فتوحی رود معجنی، محمود (١٣٨٧)، «ساخت‌شکنی بلاغی» (نقش صناعات بلاغی در شکست و واسازی متن)، *نشریه نقد ادبی*، صص ١٣٥-١٠٩
- محمدی آسیابادی، علی (١٣٨٦)، «نظریه ساخت‌شکنی و ساخت‌شکنی داستان بشر پرهیزگار»، *نشریه پژوهش‌های ادب عرفانی*، صص ٢١٦-١٩١

**Sources and references:**

- Ahi Mohammad and Mohammad Taheri (2019). A Critique and Analysis of Derrida's Deconstruction Theory of Understanding Texts. The Quarterly Journal of Philosophy & Theology. Pp127-149. (In Persian).
- Ahmadi, Babak (1992). The Text-structure and Textual. 1th Ed. Tehran: Nashr-e Markaz. (In Persian).
- Alf Layla wa Layla (1999). 1th Ed. Beirut: Dar Sader. (In Arabic).
- AlGhuzami, Abd Allah Muhammad. (1998) Sin and atonement from structuralism to deconstruction. 4th Ed. Mecca: General Egyptian Book Organization. (In Arabic).
  
- Amin Muqaddasi Abul Hasan and Hossein Tak-Tabar Firouzjaji (2010). The method of psychology criticism in the critical works of Dr. Ehsan Abbas. Journal of the Iranian Association of Arabic Language and Literature. No:17. Pp1-15. (In Persian).
- Bertens, Hans (2001). Literary Theory: The Basics. A Persian translation by Mohammadreza Abolghassemi. 2th Ed. Tehran: Nashr-e Mahi. (In Persian).
- Dehghaniyan, Javad and Najma Dorri (2011). rereading; mention of the departure of Tarabi; Based on the Deconstructive approach. Literary Research. No:33. Pp57-76. (In Persian).
- Emami, Nasrallah(2003). Deconstruction in the process of literary analysis. 1th Ed. Ahvaz: Nashr-e Rasesh. (In Persian).
- Fotoohi Rudmajani, Mahmoud (2001). Rhetorical deconstruction, the role of rhetorical literary technique in breaking and deconstructing the text. Journal of literary criticism. Pp109-135. (In Persian).
- Gasche, Rodolphe (1995). Inventions of Difference: on Jacques Derrida, Cambridge: Harward University. (In English).
- Hamouda, Abdul Aziz (1998). Convex Mirrors (From Structuralism To Deconstruction). Kuwait: National Council for Culture, Arts & Letters. (In Arabic).
- Kalini, Muhammad bin Yaquob (1407). Osoul al-Kafi. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyya. (In Arabic).
- Khatami, Mahmoud (2007). Derrida and deconstruction. Philosophical, mystical and literary quarterly. No:4 و 5. Pp213-223. (In Persian).
- Mirsadeghi, Jamal (2015) Fiction literature. 1th Ed. Tehran: Sokhan. (In Persian).

- .....
- Mohammadi Asiabadi, Ali (2007). Deconstruction theory and the deconstruction of the story of abstemious Beshr. Journal of Research on Mystical Literature. Pp191-216. (In Persian).
  - Qassab, Walid (١٤٠٣). Methods of modern literary criticism. 2th Ed. Damascus: Dar Al-Fikr. (In Arabic).
  - Samini, Naghma (2000). Love and Magic. 1th Ed. Tehran: Nashr-e Markaz. (In Persian).
  - Shamisa, Siros (2006). Meanings and Expression. Tehran: Mitra. (In Persian).
  - ..... (2009). Literary Criticism. 3th Ed. Tehran: Mitra. (In Persian).
  - Wood, David C (2001). The Deconstruction of Time. Evanston, III, Northwestern Up. (In English).
  - Zarshenas, Shahriar (2003). An introduction to the philosophical foundations of structuralism and deconstruction in literary criticism. Fictional Literature. No:68. Pp12-21. (In Persian).

## إعادة قراءة «ألف ليلة وليلة» على ضوء النظرية التفكيكية (قصة «أبوقير وأبوصير»: نموذجاً)

نوع المقالة: أصيلة

حسین ابویسانی<sup>\*</sup>، مریم اطهری نیا<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> أستاذ مشارك في قسم اللغة العربية و آدابها، كلية الأدب بجامعة خوارزمي، إيران، كرج

<sup>۲</sup> طالبة الدكتوراة في قسم اللغة العربية و آدابها، كلية الأدب بجامعة خوارزمي، إيران، كرج

### الملخص

إنَّ التفكيكية لجاك دريدا هي نتيجة البنائية واستمرارها لدى فرديناند دوسوسير والتي يتم ترتيبها عبر التحليل التفصيلي للمعاني المتناقضة في النص. بناء على هذه النظرية يتضاءل دور صاحب النص ليرداد النص نفسه أهمية. لأنَّ النص مليءٌ بالثغرات والمساحات البيضاء التي لم تُذكر فيه، فعلى القارئ أن يكمل هذه الثغرات خلال التأويل المستمرة. إنَّ هذه الدراسة التي يتم البحث عنها وفقاً للمنهج الوصفي - التحليلي، تقوم بدراسة قصة «أبوقير وأبوصير» من مجموعة ألف ليلة وليلة، لتحقيق قراءة جديدة وإعادتها وفهم أعمق لجوانب القصة و لتعرف على الظروف الاجتماعية والثقافية التي تحكمها، فقد كسر اليقين بالمعنى الأصلي للقصة من خلال كشف التناقضات والجوانب الخفية في القصة باستخدام النص نفسه ومُعتمداً على القرائن الموجودة فيه. تُشير نتائج البحث إلى أنَّ شخصية أبي صير في القصة على خلاف ما يبدو في النص، ليست خيراً مطلقاً ولا شخصية أبي قير شراً مطلقاً، إذ قد يُمكنُ تقدُّمها على خلاف ما جاء في النص. أيضاً لهذه القصة ثغرات و تناقضات لم تُذكر في النص، بما يجعلها ألاً تُصدِّقها ولا تُعتمد عليها. وفقاً لهذا، من الثغرات التي تُؤدِّي إلى التفسير الدلالي و تُوقِّر المجال لكسر بناء القصة هي؛ «عدم تنسيق محتوى النص» في أجزائه المختلفة «الراوي الغائب أو عارف الكل» الذي يروي القصة كلها لوحده، وكذلك «الاعتماد على استخدام علم البلاغة» كالتشبيه الذي يتضمَّن معاني مُتعدِّدة.

**الكلمات الرئيسية:** النقد الأدبي، التفكيكية، جاك دريدا، ألف ليلة وليلة، أبوقير و أبوصير.

